Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۵

گفتگوی انتقادی
(مواجهه با نقد کتاب رساله‌های شعری فیلسوفان مسلمان)

● **سیدمهدی زرقانی**
استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد/ zarghani@um.ac.ir
● **محمدحسن حسن‌زاده‌نیری**
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی/mhhniri@yahoo.com

چکیده
در شمارهٔ ۴-۳ فصلنامهٔ نقد کتاب ادبیات مقاله‌ای با عنوان «رساله‌های شعری فیلسوفان مسلمان»، نوشتهٔ دکتر امیر مازیار چاپ شده که به نقد و بررسی کتابی با همین عنوان اختصاص دارد. نوشتهٔ حاضر بر آن‌است تا به گفتگوی انتقادی با نقد مذکور بنشیند و ضمن بررسی جنبه‌های مختلفی که در نقد مذکور مطرح شده، زوایایی از نظریهٔ شعری فیلسوفان مسلمان را روشن کند. غرض ما تمرین «مواجههٔ انتقادی» است و بیش از آن‌که در صدد پاسخ گفتن به نقدهای مقالهٔ مذکور باشیم یا بخواهیم بر خطاهای خود چشم بپوشیم و نقاط مثبت مقالهٔ مذکور را به حاشیه برانیم، بر آنیم تا ضمن بهره‌گیری از دانش و بینش منتقد زاویه‌ای دیگر از نوع نگاه به فن ترجمه را توضیح دهیم. این نوشته در عین حال تمرینی است برای گفتگوهای انتقادی که جای خالی آن در محافل دانشگاهی ما آشکارا به‌چشم می‌خورد.

کلیدواژه‌ها
گفتگوی انتقادی، رساله‌های شعری فیلسوفان مسلمان، نظریهٔ شعر، فن ترجمه

نقد به خودی خود پدیدهٔ ارزش‌مندی است. اگر ما بتوانیم نقد را به گفتگوی دو سوی کنش انتقادی تبدیل کنیم، به‌طوری‌که از خلال این

گفتگـو مطالبـی برآیـد کـه قبـل از شـکل‌گیری گفتگـوی مذکـور، وجـود نداشـت، آن‌وقـت می‌توانیـم ادعـا کنیـم نقـد در مسـیر درسـت خـود حرکـت می‌کنـد. اگـر نویسـندگان راه خودشـان را برونـد و منتقـدان در مسـیر متفـاوت دیگـری حرکـت کننـد و هیچ‌کـدام حاضـر نباشـد دیگـری را به‌رسـمیت بشناسـد، عمـلاً کنـش انتقـادی شـکل نمی‌گیـرد؛ حتـی اگـر ده‌هـا مجلـهٔ نقـد منتشـر شـود. مـا در ایـن نوشـته، می‌خواهیـم بـا یکـی از نقدهـای نوشته‌شـده بـر کتـاب رسـاله‌های شـعری فیلسـوفان مسـلمان بـه گفتگـو بنشـینیم؛ یـک گفتگـوی انتقـادی. پیـش از هـر چیـز مـا تنهـا بـه ذکـر نکاتـی می‌پردازیـم کـه جـای گفتگـو دارد و گرنـه مـواردی را کـه تشـخیص ایشـان درسـت‌تر بـوده، در نشـرهای بعـدی تغییـر خواهیـم داد.

بیـش و پیـش از هـر چیـز بایـد از منتقـد محتـرم تشـکر کنیـم کـه کتـاب را خوانده‌انـد و بخش‌هایـی از آن را بـا تیزبینـی نقـد کرده‌انـد. منتقـد در آغـاز بـر دو نکتـهٔ تازه‌بـودن موضـوع کتـاب از یـک طـرف و پیچیـده بـودن بحـث از سـوی دیگـر اذعـان داشـته‌اند؛ نکتـه‌ای کـه بـرای همـهٔ محققانـی کـه می‌خواهنـد قـدم در ایـن مسـیر بگذارنـد، حائـز اهمیـت اسـت. ایـن قـدر هسـت کـه همـان تازگـی موضـوع و فقـر پیشـینهٔ تحقیـق بـه زبـان فارسـی، زمینـهٔ گفتگوهـای انتقـادی را فراهـم مـی‌آورد و مـا امیدواریـم ایـن گفتگوهـا ادامـه پیـدا کنـد.

منتقـد محتـرم نقـدش را بـا بخـش مقدماتـی کتـاب آغـاز کرده‌اسـت. در مقدمـهٔ رسـاله‌ها مـا دو مقالـه از عبدالرحمـن بـدوی و چارلـز پتـرورس را ترجمـه و تلخیـص کرده‌ایـم. ایشـان ایـراد گرفته‌انـد کـه چـرا مـا «به‌دلیلـی نامشـخص ... و بـدون هیـچ اشـاره‌ای» آن مقدمه‌هـا را ناقـص ترجمـه کرده‌ایـم و گـه‌گاه سـطرهایی را از قلـم انداختـه ایـم، «بی‌آن‌کـه خواننـده را از ایـن حذفیـات آگاه کنیـم.» (مازیـار، ۱۳۹۴: ۶۷) مـا ایـن کار را آگاهانـه و از روی قصـد انجـام داده‌ایـم و علـت آن را نیـز در مقدمـهٔ توضیـح داده‌ایـم: «از آنجـا کـه تحقیقـات متأخـر نادرسـتی برخـی اطلاعـات موجـود در آن مقدمه‌هـا را اثبـات کـرده و برخـی نیـز اطلاعاتـی بـود کـه چنـدان بـه‌کار مخاطبـان ایـن نوشـته نمی‌آمـد، آنهـا را ترجمـه و تلخیـص کردیـم.» (زرقانـی و حسـن زاده، ۱۳۹۳: ۲۲)

پـس از ایـن منتقـد به‌سـراغ نقـد فصل‌هـای اصلـی کتـاب مـی‌رود و بررسـی خـود را از میانـه آغـاز کـرده، بـه هفـت صفحـه محـدود می‌کنـد (صفحـات ۶۹ تـا ۷۴ و صفحـات ۱۶۹ تـا ۱۷۱). اگـر ایـن بررسـی گسـترده تـر می‌بـود و همـهٔ کتـاب را شـامل مـی شـد البتـه بـه ارتقـای سـطح ترجمـه کمـک می‌کـرد و در نتیجـه بـرای اسـتفاده‌کنندگان از آن مفیدتـر می‌بـود؛ به‌خصـوص کـه منتقـد نـگاه دقیقـی دارد و از تخصـص لازم بـرای نقـد چنیـن متنـی نیـز برخـوردار اسـت. در عیـن حـال ایـن گزینـش هفـت صفحـه‌ای سـؤالاتی را بـه ذهـن متبـادر می‌کنـد: مبنـای گزینـش

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

این هفت صفحه از دو بخش مختلف کتاب چه بوده‌است؟ آیا بقیهٔ بخش‌ها خالی از ایراد است؟ اگر نه چرا آن‌ها ذکر نشده‌است؟ به‌خصوص که منتقد محترم بلافاصله به این نتیجه رسیده‌اند: «عدم آشنایی جدی مترجمان با فن شعر ارسطو یا کم‌اعتنایی به آن در برگردان این رسالات» (مازیار، ۱۳۹۴: ۶۷) شاید بهتر می‌بود منتقد به نقد خود کتاب می‌پرداخت تا نقد مترجمان. بی‌گمان رسیدن به چنین نتیجه‌ای مستلزم فراهم‌بودن اطلاعات زیادی است که نهایتاً هم مشکلی را حل نمی‌کند.

نقد جدی ایشان از ترجمهٔ «التعلیم الاول»، که ما آن را به «برداشت و فهم اولیه» برگردانده بودیم، آغاز می‌شود. گفته‌اند مقصود از «التعلیم الاول» بوطیقای ارسطوست که معلم اول است و تعلیم او تعلیم اول. (همان: ۶۸) این تفسیر از تعبیر فوق، که به ذهن ما نرسیده‌بود، خوش می‌نشیند و مفهوم تعدیه که در باب تفعیل هست نیز آن را تأیید می‌کند. منتها آیا نمونه‌ای دیگر در آثار ابن سینا و یا سایر فیلسوفان مسلمان هست که «التعلیم الاول» را، که مفهومی عام است به اسم خاص بدل کرده‌باشند؟ حتی اگر این تعبیر را مجازی در نظر بگیریم؟ ما در رساله‌ها موردی را برای تأیید چنین برداشتی نیافتیم. درواقع، تأیید اعتبار آن نیاز به یافتن نمونه‌های مشابه دارد، چون چنین برداشتی نتیجهٔ تفسیر است تا ترجمه. اما اگر التعلیم الاول به فن شعر بازنگردد و دلیل روشنی برای چنین برداشتی نداشته‌باشیم، البته ترجمهٔ فعلی مقبولیت و مشروعیت دارد.

نکتهٔ دیگری که منتقد محترم چندجا بدان پرداخته‌اند، مقید نبودن ما به ترجمهٔ تحت‌اللفظی است. در طول تاریخ ترجمه دو روش مطرح بوده‌است. روش تحت‌اللفظی، که در ترجمهٔ متون خاص، برای اهداف خاص و شرایط خاص کاربرد دارد و روش غیرتحت‌اللفظی، که به بومی‌گرا هم شهرت دارد، برای ترجمهٔ اکثر متون به‌کار می‌رود. اگرچه نظریه‌پردازان زیادی از روش تحت‌اللفظی حمایت کرده‌اند ولی آن‌ها بیش‌تر به ترجمهٔ شعر و متون مذهبی و ادبیات نظر داشته‌اند. ما در مقدمه توضیح داده‌ایم که روش ترجمه‌مان از نوعی است که بوم‌گرا نامیده می‌شود (البته این اصطلاح را به‌کار نبرده‌ایم). در این راستا، مثلاً جمله‌های با ساختارهای نحوی طولانی را به جملات سادهٔ کوتاه تبدیل کرده‌ایم. یکی از مواردی که منتقد محترم مطرح کرده‌اند حذف «اذ» در ترجمه است که در نتیجهٔ آن یک جملهٔ پیوندی بزرگ به دو یا سه جملهٔ ساده کوچک‌تر تقسیم می‌شود. حال ببینیم در همین مورد خاص، ترجمه چه چیزهایی را از دست داده که به‌نظر منتقد «کاملاً غلط» رسیده‌است. (همان: ۶۸) عبارت ابن‌سینا این‌است: «والان فانا قد نعبر عن

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

هـذا القـدر الـذی امکنـا فهمـه مـن التعلیـم الاول، اذ اکثـر مـا فیـه اقتصـاص اشـعار ورسـوم کانـت خاصـۀ بهـم ومتعارفـۀ بینهـم، یغنیهـم تعارفهـم ایاهـا عـن شـرحها وبسـطها .وکان لهـم- کمـا اخبرنـا انـواع معـدودۀ للشـعر». ایـراد منتقـد این‌اسـت کـه ابن‌سـینا در ایـن جمـلات اذعـان داشـته کـه فهـم کاملـی از بوطیقـا بـرای او میسـر نبـوده و ایـن در ترجمـۀ مـا «کامـلا ناپدیـد شده‌اسـت.» (همـان: ۶۸) مـا ایـن نکتـه را در جملـۀ آغازیـن همیـن پاراگـراف آورده‌ایـم: «در ایـن بـاب بـر اسـاس برداشـت و فهـم اولیه‌مـان از موضـوع سـخن خواهیم‌گفـت.» (زرقانـی و حسـن‌زاده، ۱۳۹۳: ۶۹). ایـن سـخن ابن‌سیناسـت کـه تصریـح می‌کنـد بـر اسـاس دریافـت خـودش متـن را ترجمـه کرده‌اسـت. سـپس در ادامـه گفته‌انـد: عبـارتِ «بیشـتر مطالـب مربـوط بـه ایـن بحـث (البتـه مـا نوشـته‌ایم مبحـث و منتقـد محتـرم بحـث خوانده‌انـد) خـاص اشـعار و قواعـد یونانیـان اسـت» ترجمـه کامـلاً غلـط اسـت و درسـت آن چنیـن اسـت: «اکثـر مطالبـی کـه در تعلیـم اول آمـده، بررسـی اشـعار و رسـومی اسـت کـه خـاص آن‌هـا (یونانیـان» بوده‌اسـت.» (مازیـار، ۱۳۹۴: ۶۸) این‌جـا همـان تفـاوت روش اسـت امـا تفـاوت دو ترجمـه چنـدان نیسـت کـه یکـی را «ترجمـۀ کامـلا غلـط» (به‌تعبیـر منتقـد) و دیگـری را کامـلا درسـت قلمـداد کنیـم.

ایـراد دیگـری کـه می‌گیرنـد بـاز در راسـتای همیـن روش ترجمـه جـای می‌گیـرد کـه ایشـان از آن بـه «مختصرشـدن ترجمـه» تعبیـر کرده‌انـد. (همـان: ۷۰) شـیوۀ ابن‌رشـد این‌اسـت کـه در آغـاز هـر مبحـث از کلمـۀ «قـال» اسـتفاده کـرده، بخشـی از کلام ارسـطو را مـی‌آورد و سـپس دربـارۀ آن سـخن می‌گویـد. مـا ایـن «قـال» را نیاورده‌ایـم، چـون بـرای خواننـدۀ فارسـی‌زبان گیج‌کننـده اسـت و دائـم بـه دنبـال فاعـل آن می‌گـردد امـا بـه روش‌هـای دیگـری پیونـد بینامتنـی نوشـتۀ ابن‌رشـد بـا اثـر ارسـطو را نشـان داده‌ایـم. مثـلاً در برخـی مـوارد کـه خـود منتقـد هـم ذکـر کرده‌انـد، به‌جـای «گفـت» از عبـارت «به‌تعبیـر ارسـطو» بهـره برده‌ایـم و در مقدمـۀ کتـاب هـم تصریـح کرده‌ایـم اساسـاً اکثـر ایـن رسـاله‌ها ترجمـه و تلخیـص رسـالۀ ارسـطو توسـط فیلسـوفان مسـلمان اسـت امـا هرکـدام بـه نحـوی و بـه روش خـاص خـود بـا رسـالۀ مذکـور مواجهـه داشـته‌اند. ضمـن این‌کـه مـا می‌دانیـم فیلسـوفان مسـلمان مـا هیچ‌کـدام متـن یونانـی رسـالۀ ارسـطو را پیـش چشـم نداشـته‌اند و در بهتریـن حالـت ترجمـۀ سـریانی رسـاله پیـش روی‌شـان بوده‌اسـت. مـا در جـای دیگـری دربـارۀ مسـیر انتقـال رسـالۀ ارسـطو بـه حـوزۀ اسـلامی و بازگشـت آن بـه اروپـا و تأثیـر و نقـش فیلسـوفان مسـلمان بـر دگردیسـی نظریـۀ شـعری ارسـطو به‌تفصیـل سـخن گفته‌ایـم (زرقانـی و صبـاغ، ۱۳۹۵: بخـش دوم). مسـأله یـک ترجمـۀ صـرف نیسـت امـا پیونـد رسـاله‌های فیلسـوفان مسـلمان بـا جـد

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۵

یونانی‌شان البته چیزی نیست که با حذف «قال» به‌تعبیر منتقد از متن ترجمه حذف شده‌باشد. مثال دیگری که منتقد محترم برای همین مختصرسازی متن در ترجمهٔ ما آورده‌اند، در عبارت زیر است: «ان یقول اولا ما فعل کل واحد من الانواع الشعریه ومما ذا تقوم الاقاویل الشعریه ومن کم من شیء تتقوم وایما هی اجزاؤها التی تتقوم بها وکم اصناف الاغراض التی تقصد بالاقاویل الشعریه؟» ایشان نوشته‌اند در این متن پرسش‌های مهم فلسفی هست که ما به‌علت مختصرسازی در ترجمه منتقل نکرده‌ایم. سپس پرسش‌های مذکور را مشخص کرده‌اند: «هرکدام از انواع شعر چه می‌کنند؟ و گفتارهای شاعرانه از چه تشکیل می‌شوند؟ و از چند جزء تشکیل می‌شوند و آن اجزاء کدامند؟ انواع اغراضی که از گفتارهای شاعرانه قصد می‌کنند چیست؟» بعد هم نوشته‌اند پرسش‌های چهارگانه یا پنج‌گانهٔ ابن‌رشد به دو یا سه پرسش فروکاسته شده‌است. (مازیار، ۱۳۹۴: ۷۲) اولاً همین که ایشان در شمردن پرسش‌های مذکور تصریح کرده‌اند که این‌ها چهارگانه یا پنج‌گانه است، خود دلیلی است بر این‌که پرسش‌های مذکور قابل فشرده‌سازی یا به‌تعبیر ایشان مختصرسازی هست. ثانیاً ما همین متن دو سه خطی را به‌صورت زیر ترجمه کرده‌ایم: «ضروری است ابتدا غرض‌های اصلی شعر و کارکرد خاص هر نوع را مشخص کنیم و سازه‌های تشکیل‌دهندهٔ شعر و آن‌چه را مایهٔ استواری آن‌هاست معین کنیم.» (زرقانی و حسن زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۹) تبدیل جملات پرسشی اول و پنجم به تعبیر خبری «غرض‌های اصلی شعر و کارکردهای خاص هر نوع» و تبدیل جملات پرسشی دوم و سوم و چهارم، که ناظر بر اجزای تشکیل‌دهندهٔ شعر است به تعبیر خبری «سازه‌های تشکیل دهندهٔ شعر و آن‌چه مایهٔ استواری آن‌است» چیزی از محتوای جملات ابن‌رشد کم نکرده، در عین حال آن‌ها را به زبانی موجزتر منتقل کرده‌است. ما فکر می‌کنیم در روش ترجمهٔ متن‌هایی مثل رساله‌های فلسفی ابن رشد باید از روش بوم‌گرا استفاده کنیم که مقبولیت زیادی در میان اصحاب ترجمه دارد.

در مورد تعلیقات و توضیحات ما ذیل اصطلاح «خرافه» نیز چند اشکال گرفته‌اند: نخست این‌که ما چندین معنا برای خرافه ذکر کرده‌ایم و معلوم نیست این معانی بر کدام شواهد استوار است (مازیار، ۱۳۹۴: ۷۰) بعد توضیح داده‌اند که این واژه در منابع اسلامی معادل «موتوس» در متن ارسطو بوده که در ترجمه‌های جدید «پلات» یا «طرح داستان» و در ترجمهٔ مرحوم زرین‌کوب به «افسانه» یا «افسانه داستان» ترجمه شده و نتیجه گرفته‌اند

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

که توضیحات و تعلیقات ما حاکی از آن‌است که از «جایگاه اصطلاحی این واژه در متن و معنای آن و معادلش در بوطیقای ارسطو» بی‌خبر بوده‌ایم و اطلاعات نادرست را به خواننده منتقل می‌کنیم. بعد هم گفته‌اند «قطعاً» برداشت ما نادرست است و این‌هم که ادعا کرده‌ایم این واژه در متن به معانی مختلف و متعدد به‌کار رفته غلط است و آخر هم به این‌جا رسیده‌اند که این همان «طرح داستانی یا افسانه شعر است که در فن شعر اسلامی معادل خرافه برای آن قرار داده شده‌است.» (همان: ۷۰)

مسأله‌ای که در رساله‌های فیلسوفان مسلمان باید در نظر داشته‌باشیم اولاً باواسطه بودن ترجمهٔ آن‌هاست، یعنی این‌ها هیچ‌کدام به نسخهٔ یونانی رسالهٔ ارسطو دست‌رسی نداشته‌اند (← زرقانی ۱۳۹۱: ۲۵ به بعد و زرقانی و صباغ، ۱۳۹۵: ۲۳۳) و ثانیاً این‌که آن‌ها تحت تأثیر ذهنیت خودشان رسالهٔ ارسطو را می‌فهمیده‌اند و برای همین اختلاف برداشت دارند. مثلاً متی بن یونس قنائی، به‌عنوان نخستین مترجم رسالهٔ ارسطو از سریانی به عربی و ابن‌رشد «تراژدی و کمدی» را به «صناعت مدیح» و «صناعت هجو» ترجمه کرده‌اند یا ابن‌سینا و خواجه‌نصیر وقتی به پرسوناژ می‌رسد، آن را به نفاق و ریا ترجمه می‌کنند (← زرقانی، ۱۳۹۱: ۹۱، ۱۲۰) و بعد هم آن را با «اخذ بالوجوه»، که در خطابه‌های عربی کاربرد داشته، ارتباط می‌دهد. (همان: ۱۱۸، ۱۲۱، ۳۱۹) یعنی ما این‌جا با یک ترجمهٔ ساده روبه‌رو نیستیم و مسأله خیلی پیچیده شده‌است. اجازه بدهید همین مورد خرافه را بررسی کنیم. خرافه چنان‌که ما در تعلیقات نوشته‌ایم در آثار فیلسوفان مسلمان، حتی در ترجمه و تلخیص خود ابن‌سینا به یک معنا به‌کار نرفته و نمی‌توان آن‌طور که منتقد محترم تصور کرده‌اند آن را همه جا معادل «طرح داستانی» دانست. این اصطلاح مربوط به ادبیات عصر جدید است و در آثار فیلسوفان مسلمان با تعریفی که از آن امروزه سراغ داریم، برابر نیست. مثلاً آن‌جا که ابن‌سینا می گوید «اسلوب عالی در خرافات از رهگذر بسط‌دادن آن‌ها پدید می‌آید نه بیان موجزشان» (زرقانی و حسن زاده نیری، ۱۳۹۳: ۸۱) یک معنا از این اصطلاح اراده کرده که با استفاده از همین اصطلاح در بخش دیگر معادل نیست: «خرافه بر دو نوع است: اشتمال و دلالت. اشتمال عبارت است از ذکر ضد یک پدیده و سپس انتقال به خود آن پدیده. این تقریباً همان چیزی است که در روزگار ما مطابقه نامیده می‌شود. اشتمال در تراژدی یونانی آن بود که ابتدا حالت زشتی را تقبیح می‌کردند و سپس به تحسین حالتی زیبا می‌پرداختند. چنان‌که نمونه‌ای از آن در سوگند، سرزنش و عذرخواهی دیده می‌شود.» (همان: ۸۶)

مقایسه کنید این دو کاربرد اصطلاح مذکور را با همان اصطلاح در متن زیر: «گویا افی [ژانری یونانی] چنین است که چندین تراژدی در قالب یک خرافه جای گرفته و ما با روایت پراکنده‌ای سر و کار داریم.» (همان: ۱۱۴) این ابهام در معنای خرافه به رساله‌های دیگر فیلسوفان مسلمان هم راه یافته‌است. مثلاً بغدادی می نویسد: «سخنان حکمت‌آمیزی که با برهان‌های آشکار، افادهٔ تصدیق و یقین کنند یا حکایت‌های خرافه‌آمیزی که در نظر عاقلان افادهٔ تصدیق نمی‌کنند اگر موزون و مقفا باشند، ما آن‌ها را شعر می نامیم.» (همان: ۱۳۷) این‌جا هم نمی‌توان گفت خرافه معادل طرح داستانی است. یا مثلا ابن‌رشد تصریح می‌کند که «منظورم از خرافه ترکیب اموری است که موضوع محاکات قرار می‌گیرند، چه بر حسب ویژگی ذاتی آن امور و چه بر حسب آن‌چه مطابق سنت‌های شعری به آن‌ها منسوب می‌شود و ممکن است کذب باشد. به‌همین سبب است که به کلام شاعرانه خرافات گفته می‌شود» (همان: ۱۷۹) یا در جای دیگری می‌گوید «یکی از دلایل مفیدبودن خرافات در مدح این‌است که...» (همان: ۱۹۳) و این نمی‌تواند معادل طرح داستانی باشد. حتی خواجه‌نصیر اصطلاح مذکور را به معنایی که منتقد محترم فرض کرده‌اند، به‌کار نبرده‌است: «باشد که استعارت به ممکنات بود، چنانک از بوی خوش به بوی مشک و باشد که از محالات بود چنانکه گویند زبان حال و چشم دل و آنچه مشتمل بود بر عدول از ممکنات به محال آن را خرافات خوانند و باشد که مستملح تر شمرند.» (همان: ۲۷۲) ملاحظه می‌کنید که اصطلاح مذکور چه‌طور در طول تطور خود دست‌خوش تغییرات معنایی قرار گرفته و نمی‌توان آن را حتی در رسالهٔ ابن‌سینا معادل موتوس یا طرح داستان یا مواردی از این‌دست گرفت. بدین دلایل بود که ما تصمیم گرفتیم خرافه را بر اساس بافت متنی به معانی مختلفی ترجمه کنیم و البته برای پرهیز از هرگونه سوء برداشت مخاطب همه‌جا اصل کلمه را در ترجمه حفظ کردیم و فقط در تعلیقات مشخص کردیم که در هر بخش خرافه به چه معناست. در واقع، ما به دنبال آن بودیم که فهم فیلسوفان مسلمان را از رسالهٔ ارسطو به مخاطب منتقل کنیم و نه آن را اصلاح و تعدیل کنیم. مسئلهٔ رساله‌ها این پیچیدگی‌ها را دارد و ما امیدواریم با جدی‌گرفتن این رساله‌ها و شرح و تفسیر و تعلیق بر آن‌ها زمینه‌های نظریه‌پردازی در داخل کشور فراهم شود. این‌ها سرمایه‌های نظری ماست که در طول قرن‌ها در حاشیه قرار گرفته‌اند. ما از منتقد محترم تشکر می‌کنیم که با انتشار نقد دقیق‌شان زمینهٔ گفتگوی فوق را فراهم آوردند.

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017

کتاب‌نامه

زرقانی، سیدمهدی. ۱۳۹۱، بوطیقای کلاسیک، بررسی تحلیلی ـ انتقادی نظریهٔ شعر در منابع فلسفی، تهران: سخن.
زرقانی، سیدمهدی و محمودرضا قربان صباغ. ۱۳۹۵، نظریهٔ ژانر (نوع ادبی)، رویکرد تحلیلی ـ تاریخی، تهران: هرمس.
فارابی و دیگران. ۱۳۹۳، رساله‌های شعری فیلسوفان مسلمان، ترجمه، مقدمه و تعلیقات سیدمهدی زرقانی و محمدحسن حسن‌زاده نیری، تهران: سخن.
مازیار، امیر. ۱۳۹۴، «رساله‌های شعری فیلسوفان مسلمان» در فصل‌نامهٔ نقد کتاب ادبیات، ش ۳و۴، صص ۷۴ـ۶۵.

Downloaded from litbr.faslnameh.org at 17:36 IRST on Thursday January 5th 2017